۱ از آثار علمی جهل اول از کتاب کنز المطالب سید محمد ضیاء آبادی

دنیی آن مدرسه را در دو رنگ برند — به وجود و عدمش را غم بهره خورند — نظر آگاه آنکه نگرد بهر
الحق انصاف ترک دادم حاسب نظرند — عارفان هر چه مثالی و تقابل نکند — گر همه ملک جهانست بهیچ نخرند
تا نظر دل نبندی و نگه بنگنی — در خدا جو تو در ملک لی جانورند — دوستی با که شنیدی و ابر در جهان —
حق عالیست ولی طایفه بی بصرند — آنکه رنگ زمنی بهر وقت آن قریت — وگر آن درنگم مدروت بدرند
گوسفندی بر دنیی گرگ منزور بهر روز — گوسفندان دگر خره در او میگرند — این سرایست در آنه خلق خراب
خلق آن قوم در دنیه سرائی دگرند — آنکه با از سر تخوت نهد دی بر خاک — عاقبت خاک شود خلق برا و بگذرند
کاسه کسع قیمت انفاس بی زندی خلق — تا دمی چند در تیب غنیمت شمرند — گهی نار بسیر شود ارتب آن
گهی نار جهان بر دم میگو بسرند — سید با مرد نگو نام نمیرد هرگز — مرده آنست در نامش به نکوئی نبرند

سخن بر سبب گفتم با جوانان — خدایا زینه مقابر ده برداران *

حضرت مرتضی علی که برای هدایت مخلوق و ابطال سحر و جادو و شبهه بازیهای مضلین معجزات
فراوان و آیات قطع در دست عصای آژدها شده آورد سحرها را ابتلیده و در بعضی از آیات و بر
انبیا از خدا التماس کرده خدا برادرم هارون را کمک من قرار ده چون زبان او از زبان من
گویاتر است این قصه از قرآن تا بهر تنم گواه است بر لزوم تبلیغات در دین و از همه چیز بیشتر در شرف
مرام مداخلت دارد پیغمبر اکرم صلعم که قرآن آورده کار عصای موسی کرده و تمام سحرها و اشتباه‌ها
دست پرستی‌ها را ابتلیده و در بعضی از تخصیص تبلیغ کتاب و بعضی از معجزات آن و عمل‌ها
در دنیا ارزش کرده لذا از زبان گویا پیغمبر بیان امیر المؤمنین علی است در فرمایشات
مسلم تمیز لذا هارون من موسی تا بهر تنم شاه خطبه‌های نهج البلاغه امیر المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحیم

جلد اول

امیر نفس نه یک نفس عادلی - نه امیر در برهمین امیر آید - امیر نفس کی و امیر نفس کی - در سر بند نه
و نه سر بر نیر آید - عاذ او باطل حق زیت اهل - در از حساب و کتاب خدا خبر آید - عاکم نکشد و حقیر
ظلم نشد - نه حقیر در ظلم بر شی حقیر آید - عاکم خورد و غذا زلی در سیر بر خیزد - مگر در سیر خورد و نکند نیر آید
در هوا بر ان ملکی در رهبری - چنین بلند مقام و چنین خطیر آید -

---

طاق کسری خفت نام نیک گر بنی هنوز - این ز تصف آهنین و زه به پولاد نیست -
این حرام حالت از خصمی عدالت گستر است - ورنه در خشت و گلی این اندازه استعداد نیست
کاخ جور و داد مظلومان بده بر تل خاک - رخنه بنیادش نه بر داد است جز بیداد نیست
دادگاه و دادخواه و دادیار و دادرس - همه بر باد اگر بر دادشان ارشاد نیست

×

قبیله اوس و خزرج نام داشت - یکی ز دیگر جان خون آشام داشت - کینه های کهنه شان از مصطفی
محو شد در نور اسلام و صفا - اوس و خزرج شدند ان دشمنان - همچو تعداد عنب در بوستان
وز دم المؤمنون اخوه به هم - در گشتند تن واحد شدند - آفرین بر عشق پاک دوستار
صد بر از ان ذره را دادار کاد - همچو خاک مشرق در رهگذر - یک بیوشان کرد دست کوزه گر

بصیرت کرشمه خورشید زاید از نفست - دراز در دم سیه روی شب صبح نخست -

شعر زبان حال حضرت زینب ع در کوفه و اشعار در ذم دنیا

دیده چون عصمت خدا آمد - از علی زهرا نه بلد - گفت و از دیده نفت لؤلؤ لالا - یه بهر لما آستیم کاگد
عالم خضه فا بی غروب - تو در سلطان مهر و عهد و وادی - از چه ریم وفا زود آزادی - بر دلم دارم حسرت تنهایی
ما تو بمت یا شفیق فؤادی - کان هذا المصدر الکتوبا - و خوارت بین سوار شرطا - فوارت تنها بر راه و گذرها
ای تسلی دهنده همه دلها - یا اخی فاطم الصغیرة کلمها - و لقد کاد قلبها ان یذوبا -

---

این کاخ دی بینی گاه از تو و گاه از من - جاوید نمی ماند خواه از تو و خواه از من - گردان چه بمگردد
بر مسکی برگز - گرم و تواند لو مهر از تو و ماه از من - کیتی بهر از گفت بر سه بهدی نیست
این غنده و افغان چیست گهی از تو گاه از من - با خویش در افتادیم تا تنگ ز کف دادیم
از جنگ کنان شادیم دل داد از تو و آه از من - نه تاج کیانی ماند نه افسر ساسانی -
افسر چه نالد تاج از تو کلاه از من

شیئی علی علیه السلام عن النعم قال ان تعبد الله بقدر حاجتک الیه و ان تعصیه بقدر صبرک علی النار و
و ان تعمل لدنیاک بقدر بقائک فیها - و ان تعمل لاخرتک بقدر بقائک فیها -

---

در این دنیا درم انشسته بازار - اما سایه سری بی سود و سرمست - اگرچه درد سر در دی است دشوار
ولی بر سر بی درد است سرمست - که دور از بر سر بی درد سر به - هم از آن بی بهره آنی با بهره به

شده الصدر گنه همه بحر از خجالت - تو ذم الدنیا لعف گنه بیکاران

از شعر مختصر

خواند مرغی مرا رازی بسبب - در دل آمد از گلبم ای بوالعجب - سرنگشی از رگیم در و پوشی -
در جهان جسمی است سرگردان تو پوشی - باش گشتیبان در دنیای بحر صفا - در توقع نامه‌ای مصطفی
خود در دم تو تصور بهشت - هر از آن مرده بر رو در خاک - چون تو اسرافیل وقتی راست خیز
رستخیزی ساز پیش از رستخیز - هر که گوید کو قیامت ای صنم - خویش بنما در قیامت یک منم

تعلیم گوینده گان لکن بیکردم گند گر نگفتم سخن - سنگوی باشد زبان زبان - در حال زبان را نکو تر جهان
زبان را کسی تر جهانی کند - در با منطقش هم زبانی کند - درخت کهن کاهش بود برگ - به پیوند نو نو کند باز برگ
چو دانا نگشتی تو آموز باش - به هر روز دانای آن روز باش - ×

چه خوش است حال مرغی در قفس زده باشد - چه نکو تر آنکه مرغی ز قفس رهیده باشد
پر و بال ما بریده ز در قفس گشوده - چه رها چه بسته مرغی در پیش بریده باشد
×

افسانه حیات به روزی جنون اش
~~دنیا به روز بیش نباشد ان لیل~~ - از هم کلیم بگو هم جان گذشت - یک روز صرف کن دل شد بنده دوان
روز دگر بکندن دل زنده دوان گذشت ×

از منزل کفر تا به دین یک نفس است - وز عالم شک تا به یقین یک نفس است - این یک نفس عزیز را خوش میدار
کز خاصی عمر ما همین یک نفس است

بودم به بنای دنیا در تنگ و دو — از بهر تو تعمیر آن دیگ مبنو — ناگاه اجل به گوش زان آمد و گفت
برخیز و لب طرح چنین دیر دو ×

این خیمه که بنی بگردی دریاست — ناری از خیال ایشان پیداست — قندیل و چراغ کعبه را دزدیده
چیزی نبرده از فراقان ضداست

از حضرت فرق شاه مردان حیدر — رمزیست اگر ز عاشقی داری سر — معشوق که چو نیوشته دیبا
عاشق ز شعف میزند او را بر سر

من عاشقم و معشوق بود ناچار
اذا ما الحب صحت عاشقک — بین غشه من غیرک — وخیر الحب والحب المضی
عاشقتنا شه الملک

رباعی

دیدم به درگه زچاری کدو بنی — بر پشت و بر دوش برای روزی — پرسید از چاره تو خدا را
گفتا که هشت سال من افزون آمد — خندید و گفت من زنده تو هشت روز — گذشته ام گر دو آن کاهی رحمت
یاد چاره باز چنین گفت کار کدو — با تو مرا هنوز نه ایام دلدوزی است — فردا برهم و تو فردا یاد کاهان
پیدا شود ز من و تو بر مرد کیست

دلتنگ فسرده ام از کاروان دل — بهر آن رفتند و خاکستر نشینم کرده از

اشعار مختلف

زیبا تر از آنچه ما می‌زیبا از آن تو — برای برادر از من و اعلا از آن تو — پیوسته خوش باشم با
از آن تو — صبر از من و تحمل غوغا از آن تو — در قضیه آشنا و حیات از آن من — در نوحه
غمزه بی ما از آن تو — کهنه محمد و دست شکسته از آن من — طره نظم و دفتر آن از آن تو
آن لوسه اشک آن سرای از آن من — دل با رکنی خوان توان از آن تو — آن اشک خموش
لگدزن از آن من — دل گریه خموشک ما از آن تو — آن نه کسب منقش منگس از آن من
دل نه درد ترسی خوان از آن تو — از سطح خانه تا لب بام از آن من — وز بام خانه تا بر
از آن تو ×

العجب من اصحاب احمد از خوا — تقدیم ذی حجی و تاخیر ذی قضی
و اصحاب موسی ز آن حیات — رضوا بدل عجز باری الخلق با لعجب

آب را بین در چون همی نالد — بر دم از همنشین نا همواری

غربت و پیری و تنهائی و فقر و غم عشق — چشم بد دور در اسباب طرب موجود است

از دیگ جهان یک مرسه کفگیر صدیقی — با قی همه دیگ آن مزه دارد در چشیدی

تا صد هزار خار نمیروید از زمین — از گلبنی گلی بگلستان نمیرسد

ای دل ترحم ای صنف خویش زنان - بهره ده کن در صنف خویش زنان

بر عیب ترحم بر ده بر سید خداوند - ظلم است اگر برده مردم بدر زنان

ب حاله دهم محرم

چگونه شد حین تمام زنان و کودکان را بمرکز خود بصحرای کربلا آورد، آنکه میدانست کشته میشود و اهل بیش
اسیر میگردند مقدمه آنکه در جنگهای اسلامی سابق مسلمین زن و بچه را در جبهه جنگ حاضر نمیکردند
و بعد از آنها در میدان در وقت وقت لشکر رسیدن بود اولاً بهمه خوراک و جای خواب برای آن را
میدادند ثانیاً بلکه نگاه میداشتند در زحمتها و بیماریها پرستاری میکردند ثالثاً به دلگرمی و
تسلی مردها میبودند و آنها برای دفاع از ناموس خود بجنگ میپرداختند زیرا حضرت
و حمیت از صفات مخصوصه عرب است خصوص مسلمین در اسلام و میخواهند من قتل دون
ماله او عرضه فهو شهید - دیگر آنکه زنان در مواقع ضعف و سستی مردان زنها بوسائل مستعد
تقویت و تشجیع مردها را میکردند مثلاً در جنگ یرموک که یکی از جنگهای بزرگ مسلمانان
با رومیان است همین زنها وسیله فتح و پیروزی شدند زیرا روم چهار صد هزار نفر بود
اسلام چهار هزار نفر میشد است در وقت چهار صد هزار بر چهار هزار قابل تحمل نبود و مسلمین عجب
تشویش کردند زنان موقع زنها در پشت جبهه بودند مردها را تشجیع کردند و
دیده بمسلمانان برگردانیدند بار دیگر شکست خوردند و برگشتند باز زنها اطفال را

چرا حسین ع زنان و کودکان را همراه خود به کربلا برد

روز دوشنبه گرفته و تصمیم گرفتند که با برادرش حسین ع مشورت کنند و به دیدار برسند با نیت خود را
وعده کنند که اگر آنها و به بزرگ زنها عمرو بن حمق خمه ما را کشتند و در میان مردم ما را آواره و بدبخت
کردند ما بر کوی بوسیدن جنگ برگردیم نه اما این دفعه است از جان گذشته و تصمیم بر دل
میدان جنگ آمده نه بر دشمن حمله کنیم و هم وارد آورده نه هم تدریج برای کردن تا در پای
مراجع کنند رحم را در نگذشته و به دیدن زنان را در غوغای گرفته و از آن لبی فتح بسته
و بالاخره لوریه دشمنان و مصر و فلسطین و روسی میفرستند تا کنیز اسلام در آنجا و در
بیشتر از خواب در دل گرفته در دیگر و از حمله نه از سنه آن حسین بن علی ع به این طور
مصلحت است زن و بچه را همراه خود به کربلا آورده باشد برای اینکه اصحاب حسین ع با آن قوت
ایمانی در دیگر شده تصاحب نه گوئی و تسخیر نه شده بلکه آوردن اهل بیت حسین
دلیل بود آن اینکه حسین ع اگر با آن زنان و بچه ها از مدینه گرفته است و در آن کس
اسلام بدین می‌کند و حرف نمیشود از میدان او در آنجا برای اینکه نرم میگوید از کنیز
مسلمان باشد نماز جمعه بخواند و دل تکرار دست میکند خلاف اسلام را در این بود حسین
کردیا نظور در حدیث پیغمبر به انصاری به بیرون کرده و به اگر شما خودش برود و بدون

داستان اهل بیت تشیع تهمت حسین به بهز

زنان و کم منظور بود که همه می‌زنند به آب تا بتوانند بیشتر زیاد به حسین را در کربلا بیان کنند
و همه چیز را از نهر فرات مستند و خوش زنان و مجلس تمیز حسین صدا شده و گاهی رجب
و صد مصیبت بر زبان آمده بود و بیان کاسه زیرا آن روز در دل بر آن علمدار و مسعود
می‌آورد بعد از آن گوشه و تنها خبری شد در بیان است. در این گوشه و تنها مطلع شوم
ندا حسین بن علی علیه السلام در گرد در کشته شدن بین لشکر ما به خواهران و زنان و اطفال همراه من
به بستر تا بعد از مردن من خواهرم بعنوان جوان از دو منع پیر شهر گردد و مصیبت سلطنت
و طبع صورت می‌آمد را بجهت زنان اندوه گذر گرفته از مصیبت و محنت زنان را در این برزد
لشکر بودم در شام به بزرگ و دلبه‌ها گذر و حوسه‌ها لرزیدم در خواب شام از طبع زنان همه در شوق
در اعزیه شام بیشتر خورد و تاریخ نفهمید طبع دست از کی بصیرت و حسین را سر گرد و زنان در عمو
و نفهمید جنگ حسین و زنان جنگ دشمن در مهر می‌بصیرت جنگ اسلام در کشته
امین بود بجز هیچ ناصحی کسی نه او و زنان و بچه را همراه آورد و نفس خدا خورشید را برگرد
است در برهم و زنان را و اطفال را همراه برهم — خواهر از دور کرد زنان منزل و زنان
بردم — رخت‌های طبع و زلف جنان بردم — گر می‌دانم جایی نزد درگاه غریب
من بیوی خونین زلف پریشان بردم — دلم از وحشت زنان نشد رنگ خوف —
رخت برنجم و به بلا بیشتر بردم — در ره او هر قدم گلبرم به رفت — با دل زخم کرده

لغویت اینها از آب زنانی در نظر اسلام

گران بروم — بهوا داری او ذره نفت رضی کن — تا لب چشمه خورشید رخشان بروم — تا زبان
غم احوال گرفتاران نیست — تا دست یاران هوی خوشی خوران بروم

بزرگ تنی سالی روز شنبه چهار دوره آب لعنی میگویند دستور آب اسلامی در این شنبه با مراهم میگوییم
که آب بر سر دست آب ولی بعد از سطالعه معلوم میشود این حرف اصلاً حرف قشنگی
دارد و گمونیم منظوره اهوال بزرگ و ممدان و محبت شیرین زنان از اندک و دارایی ایشان را
با لب ترین طبقات تمکن و هم رعیت دارد ولی اسلام بدان اینکه با غنیا و بزرگ و ممدان فقرا
بیاورد با وضع قوانین قضوی طبقات لب را از تعب رداده و در سطح بالاتر تعدلی بین
اغنیا و بزرگ ممدان دارد میده و برای رسیدن بهم هدف اول دین را در نظر مردم کوچک کرده
ولی از نهی میکند و میترسد از حب دنیا و میگوید لعنا الحیوة الدنیا
لهو و لعب و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال والاولاد — و توصیه میکند در برای
روزی اعتماد نکنید و خوف از فقر نداشته باشید و الله یرزق من یشاء بغیر حساب
یا یرزق من یشاء و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و در کتاب الکلام
یجب الکلام از آدم سوئی نقل میکند و میگوید هر روز از تبریز تا زمین ده یوم سعد لکن
ایزده لدن و در شب از عطارد و زهره دیم شب تا شب گرفته و حوس لکن نحس اه

اصلاح فاسد و اکتساب استعدادی بوسیله آن برداشت

مثلاً تخم آسیزه لازم است که خواب مبالغه بوده را اگر صادق نشد برای ایرادی میرم که هیچ موضع
خوفی از آن مسئول نشده و کوفت شرح گردیده در از جاده معارفه تصرف نموده و
بطوری شدت آن مشی نمیکند رشته را التفات کرده است رسیده به بولیس در اسب فیلان
رنجه و الی آماده و مشاگرد از اردو مشاگرد را و دارد و خوردن تصه را بهانه گفت
خوب بولیس رسانده از قرب موجه شده سر انفعال عطا و در تحرکات من از جاده
و شد آن را برای آن بعد است در فیلان در دلی صوفی کو و بعد از دمیدن لب بوسه بخدا کرده
و دنیا و در نظر شی بی ارزش جلوه میدهد سعی میگوید آن رو نمیدان مصداق معین از مال خود را برای
بنوایان و تمدن گان صرف نشده گذارده داد و قال نخواهد و تعادل و مساوات بدرنه گی و از
باز لیه مساوات که کوشش شود بر خلاف ناموس طبیعت است عالم است و قال است
بوجوب باید برای اینکه خلاف و تضاد در سه جهت عالم موجود است در عین تعادل
و تناسب هیچ حقوق آن در شکی و لذایذ و قوه فکر و بهم یکان نشد استعداد
و قابلیت مختلف است زوست هم در نتیجه از اصلاح استعداد است مختلف
میشود مگر نه مثل است یک نفر حال هیچ نفهم یک فیلسوف در فکر در استعداد یکی شد
و خدای بقره نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض
درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا — و فضل الله بعضکم علی بعض فی الرزق

دلخوشی طرفداران کمونیسم بمساوات قطعی است

حتی در مملکت شوروی هم در دلها کمونیسم و مساوات مثل نهال کوچکی است که مساوات
بهمین نحو که بطوریکه بیان حال ادبیات آن در روسیه و اروپا نزدیک مساوات کرده تا نمیرسد
اصلاً نسبت بطبقات دیگر روی شده تا از همه جا بیشتر یکی میگوید در روسیه یکنفر عمل بود
بدرجه نصف مملکت مملکت خود را بشاه بهال با همه برابر و رضی شده کفتم چطور
بجال برابر باشد و بطوریکه آنها در تحت قصر سلطنتی نشسته و تمام مرکبها زیر ران و تمام
زمین بغداد زیر دامن و فاخر زمین بهم در ایران دارند و تو زیر بار خیس عرق
شده کفت آنها را میگویند رضی تا به و میگویند رضی کم بهمین رضی قطعی
قانع کرده بزیر چیت در ایران تا تصف صد نفر دل بر رضی
میکند در ایران با برابر و صد نفر بطبقات تا تصف نفر قطعی بر حاضر میشند
پیغمبر اکرم صلعم عهد کرده بود در ایران نفهمها از خود با همه بر تسلیم در مقابل و تسلیم ایران فرود آمده
بندی بلاد بنی بمبر ایران می کرد همه ایران را صد نفر را بر دانهای ایران که بجهت بسر بایه
ولدی لانه پیغمبر آنها را بر برابر است همه ایران و نه همه مردم آنها را بعد از نصف
شاه صفوی صفوی را بر ایران نمیدارند از همه مسلمانان فتح کرده برای تولیدی

راجع به گفتگو پیغمبر و معجزات

معجزه یعنی چیزی که فوق طاقت بشر و خارق عادت و طبیعت باشد معجزات پیغمبر اکرم ص بسیار است
و البته بدون تردید و بی تردید معجزات حضرت قرآن است ولی متعدد است در اطراف اعجاز قرآن
سرگرم بحث شدم اکنون میگویم گفت و زندگانی حضرت و صفات فاضله ایشان بزرگترین معجزات
است تعدیه گفته شده عوامل طبیعی و صناعی در هر محیط و زمان عامل موثری است در بدی
و خوبی و زیبایی و کمی بر موجودات مثلا سرزمینی که از حیث جغرافیا دارای آب و هوای خوب و
باران کافی و موقع و اعتدال فصول و سایر جهات باشد وجود بهترین و زیباترین و مناظر بهجت آور
در آن زمین مطابق طبیعت است و نتیجه آن گرفت و در زمین تیره زار و خالی از آب و عفت
عاری از باران و تابش آفتاب و همیشه دستخوش طوفان و برف و صاعقه باشد در آن زمین اگر
یک شاخه گل و یک شاخه سبز فرض بر وجود باشد مسلم است که خارق طبیعت زمین است و بنظر
آنکه آب یا بطور ربط به تعالی یا انحطاط اخلاق است و معنوی است البته تمدن و اخلاق منطقه
از همه جهات از تهران و خوب است و قرآن نظامی بهتر است در آن باشد بر دل آدمی مرد
حکیم و دانشمند مرد و انحطاط دارد و هیچ خارق عادتی نیست از زمین منطقه و محیطی که نه فرهنگ
بدی دارد و نه قوانین صحیح و متین و نه نظامی مورد البته بر دل آدمی آن مرد حکیم و دانشمند
تاثیر صحیح نمیگیرد زیرا در یک چنین محیط فاسد پرورش و در بیابان و صحرا و کوه و دشت
تهران تاثیر محیط خراب واقع میشود و همان رذائل و اخلاق بد میشود در هر چیز

از خانه زاده نسوا صحبت شده و فرموده (انا لله و انا الیه راجعون) این از این مقدمه
عرض کنم که منطقه زندگانی پیغمبر اکرم ص سرزمین عرب ان بوده است و اینها بطوریکه تاریخ
نشان میدهد از جهت سطح و فاسد نه در آن کامل بوده و نه امور معنوی آن نه تجارت
و نه زراعت و نه فرهنگ و نه قوانین درست از آن لحاظ نه آن زراعت و تجارت بهمه
بصورت ابتدائی است و بیشتر آن بوده خود بصورت بزرگترین موجب تکلف از زندگی مشروعه و قوانین
آن نیست است و فرموده که و انفقوا من اموالکم کقوله تعالی انفقوا من اموالکم و اولادکم
مخصوص اگر بگیرید فقیر سرپرستی حکومت عادل و منظمی نباشد از این لحاظ دائما دزدی و
غارت و حمل و دریا نشان بوده اموال و ناموس یکدیگر بوده است کمتر و نه در همه عداوت
شده بر قرار شده و در زمان و سالها آنقدر جنگ برای کمترین چیزی در آن قبایل عرب مثل بوده
و البته وقت از زمان جاهلیت غالب مضامین جنگ و خونریزی و خودکشی در برادر و حتی در تاریخ
است یکی از آنها و سالار و بزرگان عرب بوده روزی خارجی شتر زنان بر شوهرش بوده
از زنان خود پرسید بزرگترین و شریفترین عرب کیست زن گفت بنظر من برادران من شریفترین
اعراب باشند یکی از این حرف دیگر هم درست بود و بر آنکه از این نعمت و صدر
برآمد و وسائل جنگ با برادران زنانش فراهم آورده و عاقبت هر یکی از آنها کشته شد
و حتی زنان بزرگ زنان و فسق و فجور و شراب و قمار و همه آنها میشود در زمان خود داشته

بحر لف میشود از طرفی چون عرب بر زمین خشک ولی آب بوده تهی مهدن دنیا از فیض ایران
در دوم توجهی بنا نداشته در اعراب سوک ترک قرار دهند خلاصه از بیان این خط
فاسد نوری که در خواهد در ظرف چهل سال زندگانی خود نشر شهر در نمش آورده نشد و تکت تا بیر
محیط قرار گرفت بلکه بتمام عمارات در خندق زشت آن نشیده در آمد و خط سوک تا بیر
قرار داد و در تمام صفحات آن نیست و اخذ شد مثل اعمال آن نیست واقع شد که بی خدا در
باره الهی فرمود انک لعلی خلق عظیم تا گفت کسید از روی دقت از این خط بی خبر نیست
نه در بی نه در سه نه در سه و میم تکفر قدیم کند و از الی صفحات ملک الوف قانونی برای زندگی
بدو وضع کند و تمام خرابات زندگی او را تحت سلطه قرار دهد و برای یک قانون با
ولد تعریب بود در تاریخ قیمت با بی بمانند انهم بهائی نه مجلس شورای ملی دیگر بدهد
که ملک بیاورند و تا دل را فکر کنند تهیه کنند و بدل به تمکین تا مقدر
تازه لعبه از تصویب بنزاقصی بر خورد کند سی تصره زدن و تغییر دادن اینها
قانونی آورد در هر حقیقت سطح کتر دعم دولتی لدعه شمع بلکه بر دو به عظمت و صحت
قانون او تبدیل بهیر دو شبلی شمیل شمر افکار دارد و من از دلشمندان صدای تکبیر
نعم المدبر و المحکم و انه - رب العصاصه مصطفی الکلمات - انی و ان اک قد کفرت بدینه
هل انصرن بحکم الایات - رحل الحجی رحل السیاسه و الدهاء - بطل صلف النصر فی الغارات

آن وجود خود آن یکی معجزه است ما بر ذات تاج معجزه دیگری داریم آری پیغمبر فیلسوف نیست نه لغت
این الفاظ دیگر برای قدرت مردان پیغمبر نازل است پیغمبر پیغمبر است یعنی بزرگی
است در سطح انسان که خداوند انسان را بطور کرده ایم — ای تو که از دلی و پاکیزه تر از
پرتوی — دیده ام ترا که دیده ام این بر چه فرا روی — در دلی زعفرانیست که صفحه فرا گرفتی —
پرتوی خدا را برای تو بهشته و خاموشی — از این لب پر لعل و از این باده پر نوشی —
جمعی شی مخمور و گردی شی پر شی — خلقی شی و پرانه و شهری شی هشیار — ای لعل لب گرده
سبک سنگ گهر سو — وی رشته شیرین کلمات تو گهر را — شیرویه با مهر تو در
ناف پدر را — اشک تو فرو برده کند و صی قمر سو — تقدیر بمیدان تو افکنده سپر سو —
وامروی ختن ناف کند خون جگر سو — ای از رخ دادار برانداخته برقع — بر فرق تو
نهاده خدا تاج مرصع — فخر جهان خواجه فخر رفع اسعد — مولای زمان مهتر صاحب الامجد
ان سید مسعود خداوند مؤید — وصفش بزبان گفت بعهد محمد — این لیل و خدا گرچه
ما کان محمد — بر منزلت و قدر نبی نزد ان کند اقرار — لقد من الله علی المؤمنین اذ
بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا
من قبل لفی ضلال مبین — آن معجزه نیست نیکو بی حامی و بی پشتیبان برخیزد و بدان

ترکی و هندی تمام زبان علمی و فلسفی بر از زبان لاتین عصر خود مخالفت کند عقاید مجوسی و فلسفه قدیم یونان
و هیئت بطلمیوسی مبنی بر این بود که عالم عبارت است از افلاک پشت سر هم و زمین مرکز عالم است
و عنصر ترکیب و تکون و فساد در زیر فلک قمر است و بالای افلاک بسط است و تا قبل خرق و التیام و کیف و ترکیب نمی‌باشد و تمام هم و اثرات منحصر بزمین است
عالم ارواح غیر از زمین است و ارواح اگر در زمان و حرکت و عنصر و زمان و روح در زمان زیر جسد و مرده
در زمان باشد بلکه عوالم غیر زمین مجرد از هیولی و بسیط باشد و ایشان رسل انسانی بدن در زمین و تنسم قائم کرد
و بر خلاف معتقدات عصر خود خبر داد که عوالم ارواح غیر از زمین موجود است و از جمله آنها
بهشت و دوزخ باشد دارای حرکت و عنصر و فوق کره و سموات هفت گانه و کره عرش و کرسی و طبقات
بهشت باشد و خبر داد که بدن بسیار کثیر از تمام افلاک گذشته و کره قمر و بسیار تا
دو سه کرده و ادعای فلسفه و مجوسی و هیئت بطلمیوسی را راجع به کیفیت ملک قابل خرق و التیام
و انشقاق نیست باطل کرد و خبر داد که اجسام و سیارات و غیرها قبل از قیامت
همه متلاشی و منعدم خواهند شد زیرا که همه اجسام ارضی و قابل تجزی و ترکیب شده و ادعای مجوسان
و قدما فلسفه که گفته‌اند افلاک قدیم است و قابل انحلال نیست رد نمود و از آنجمله گفت که
و از هجوم تمام اهل زبان خود و از اینکه دیوانه‌ای خوانده‌اند نهراسید و مطمئن بود روزی باید
و هم دلائلی او را تصدیق و مخالفین او را تکذیب خواهند کرد و گفت در سوره تنم
(فبصرک الیوم حدید) خواهی دید و خواهند دید که کدام یک از شما دیوانه است
که کدام یک بر خلاف حقیقت گفته است امروز در شهر زوسای گفتگو من خود را زد

مقاومت پیغمبر در مقابل دشمنی کفار و ان چشم داشت معجزه است

و تمام در از ارسال بعد خداوند عالم به کمک و سایر انبیا فرا داده، بواسطه و مکتوب و غیره
کشف کرد و عوالمی دیگر از غیر از زمین ما از صد احصا و شمار بیرون است همه اجسام مادی شد
و قابل تحقیق در یک وقوف و آگاه می باشد در عصری در زمین وجود دارد در آن عوالم موجود
است حتی اینکه عنصر حلیوم در آفتاب دیده شد و از زمین جستجو کرد و بعد از اینکه دست یافت
سال از کشف آن در آفتاب بگذرد در زمین پیدا شد و امروز کلیه مهران و وسیله را از تصرف
مسخر کرده و تکلیف فیلسوف عنصر آزاد دیگر است حسین روضه قوی و شهامت خارق
عادت بنت کشف اگر ماه را از آسمان بیاورند در دست راست و آفتاب در دست چپ من بگذارند
ممکن است از حرف و دعوت خود دست بردارم فرزند من حسین هم نه در روزی که او را بر چوب
میبرند در روضه مصیبت شده بر شیعه اتفاقات و بدلیل بیشتر مصیبتهای در بر کلام
برای از پدر در اوردن مردان رشید عالم کافی بود اما در روضه حسین هم مثل بادی بود بر سینه
کوهی مهم نخورد و در گرد همیشه تصویر میشود مهمات من لذا من تن بزیر بار ظلم و ستم دادن
نمیدهم — بعد از اینکه به طول انجامید میگویم قرآن مولود فکر است، زمگوئید از خواندن قرآن روضه شد
سال بر از ارسال قبل است بدر در عصر آنم تمجید دمی ما به انهم میگیرد از اول کتاب ما حبیب برای
رفیق خود قصه سالشصد لیلی و مجنون میگفت و وقتی صبح شد از گوشه پرسید لیلی مرد بوده است، زمان
حالا میگویم باب قرآن از طرف خدا است و خدا برای ارسال وعده میشود نداده و کتاب

گذشته از اینکه زندگانی شخصی پیغمبر و اخلاق و صفات کبری در میان آن طبقه مسلط نبوده و غالب شدن
بر محیط بزرگترین معجزه است که معجزه به قدر مقدار اثر بیشتر است و تا بزرگترین قوت باقی
است قرآن است این قرآن اعجاز شیوه معجز کیفیت فصاحت و بلاغت و اسلوب نظم و ترکیب
است بلکه با همه طبقات مختلف در اعصار و از کهنه و نو مبارزه و تحدی کرده و میکند اگر
قرآن عصر ظهور قرآن و مکان نزول آن جای بود مردمان فصیح و بلیغ و ادبا آن بعد از روزگار
گذرانده در خانه نهادند آن کتاب قرآن با اینها از راه فصاحت و بلاغت و صلابت کلمات
تحدی کرد و فرمود قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله
ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا — و حکایت ولید بن مغیره در افصح و ابلغ عرب بود مشهور است
در نشستن آیات قرآنی لرزه بر اندام او افتاد و گفت باید بنا نزد قوم و بمردم
گفت این کلام بشر است و بکلام عادی نمیماند و در طبقات عرفا و ادبا و فلاسفه و سایر
بر هر کدام تهدید اینها مبارزه کرده و همه سر در بحر و سرگردانی گذارده است و امروز هم در
برابر کتاب آسمانی و ارزش کبری اصلاح دنیا و تامین رفاه است در سالهای عمومی است و میان تمدن آن
عالم است و نیز شده تا نوزده سال در این کتاب بحث و دانش در صدد است و هر کس را
نیاز است در دنیا و آخرت بخشی از تمدن را در این مطلوب می‌نمایند در هر روز مسلک و مراجع جدید روی کار
میآید و نغمه تازه ساز میشود ولی از عهده شکست برنمیآیند در واقع میتوان گفت دنیا امروز
گرفتار در خانه نهادن است و بهترین طب و اصلاح خواه کتاب است با قرآن اعجاز کرده و
در مقابل تمام دنیا و بر تمام آن و قرن گذرانده و بر آن نشسته تحدی میکند و میگوید قل

۵- اهل یک سب لکن لرا الی حکمه ولصه سوا انت ومکنه الا لغیب الا الله ولا لبرک به سب —
یعنی ای کسی تمام آنچه تو نهان میکنی از سلیمی و دو بهتر از بر دنیا فعل صکونت کند
دوای بر دنیا بیبی فرات منبع هیرانی در زیر سایه بعضیات و قرآن بر رس فرود دنیا را
اصلاح و اسلام نزن و آرامش بین تمام لفظ عالم بهم و آنچه فرود معجزه و خرق طبیعت
است و با فرق تمام جدیت بای لبرات زیرا این قرآن را منفرد آورده است در هیچ دلیل نخواند
و در سه زبان و لبرلغت فعل دنیا نوشته است و فی تمام تمام فرق نوشتهای مرفوعه لبر
تهران فرهنگ دار را باطل و نفع کند که معجزه است و تمام غریب است و کو کلیه بی اصاح
لبر را اثر و معنوه تامین کند لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین بعضی از کوته فکران
بنی ایه در سه میگویند قرآن قصه است در سه خردار دلیل باطل و اگر مبنی و نه سه
و فرق اگر دشمن در سه باشد در جواب میگوییم اگر آن کتاب بی در فن لغت نوشته باشد
و بگویند هیچ تردد صحیح نیست مگر آنکه در این کتاب نوشته است آیا معنی آن این میشود و نه نیک
لغت لذتام علوم و قرآن منابع و تمام است قصه شده است غیر معنی این است که در فن لغت
از هیچ نفع فرو گذار نکرده و آنچه راجع بلغت است در آن جمع است و همچنین در سب برک به
و صاحب قرآن کتاب بی است در فن هدایت و راهنمای لبر و تعلیم زندگی فردی و اجتماعی و تامین
حرای بعد از مرگ نازل شده است و میگوید آنچه راجع به هدایت و اصلاح لبر است در من
تمام جمع است از هیچ تردد صحیح راجع بلغت فرو گذار نکرده لغت قرآن راجع بمرور علوم
مختلف بحث میکند اما مقصد آن در اصل در هدایت نازل شده است اگرچه قصه و قدیم میگوید اما

قصه و تاریخ در آن است و طبیعت را بیان می‌کند اما آن کتاب فرهنگ و تمدن است بیان و بیان را می‌کند
اما کتاب است و منجی است. ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم. قرآن اگر از سه راه
صحبت می‌کند می‌خواهد بهترین راه و مستقیم‌ترین طریق را به ما نشان بدهد. بنابراین قرآن را
مثل قرآن در امر فرد منحصر در امر آن که این کتاب در هزار سال قبل نوشته شده و گفته
در قفسه هزار ساله در دوره عهد متقدم و سطح فرهنگ و علم بشر بوده از روی
تمام این کتاب طبیعت را بررسی می‌کند اگر این کتاب مولود فکر بشر هزار سال
قبل بود بصورتی می‌بود که در آن هزار سال قبل قطعاً نزول خود را کرده و فکر بشر امروز
نیز کار است ولی قرآن مولود فکر بشر نیست. بنابراین امروز هم و منحصر در همان سال
گفته است. بنابراین نخواهد و سه راه هم می‌تواند فکر را برای آن فرموده است. حال قانون کلی
چه سه زبان تهران بلکه این قانون را بعد از طرح فضای کلی و تمام فرمایش
شدن زندگی آن است است زیرا فرمایش مطلق کرده است و شده قرآن زبان کلی است
و افرادش بر مشهور است زبان کلی و قرآن طبیعت را الا نفس افراد است زبان
خدا است کرسیه قرآن قرآن حال نفس طبیعت حالت و بیان کلی و بیان می‌کند
و حالت قرآن شرح و کل آن کلی طبیعت است نه تنها تجسمی طبیعت باشد
مثل زبان است در ما فی الضمیر و مکنونات قلب را بیان می‌کند زیرا اول بیان فرد
فرد است و آیه نور و فی قلب را بیان می‌کند زیرا در تاریکی لیل و مخفی است انها را اظهار
نه آنکه انها را از ضایع آن در دل بیان لفظه و نیال خالق و افراد کار فرد مکرر در قرآن
مطابق فطرت می‌گوید افی الله شک فاطر السموات والارض طبیعت مسئله آن قبول عمر
نمی‌کند و او در مقام و قاب رزه بر آن قرآن هم مطابق طبیعت می‌گوید انما الخمر والمیسر

زنا اگرچه مطلق بمعنی طبع فرد است اما بطبع اجتماعی لبرصد مرزند قرآن می‌گوید ولا تقربوا الزنا
و در طبع اجتماعی مال و ثروت بمنزله خون است در بدن اگر مال در دست فرد ولا تؤتوا
السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما مال را قوام اجتماعی شمرده است بطوریکه خون
اگر در قلب جمع شود و بر اعضاء بدن توزیع نشود بدن لنگ میکند و اگر تمام سلولهای
بدن بسوی رگهای کوچک ظرفیت اندازه رگهای بزرگ برسد رگها پاره شده
نظام بدن بر هم میخورد زیرا خون اگر ثروت در قلب اجتماعی بر دو تبدیل شد جمع شود
و توزیع نگردد اجتماع مختل میشود و اگر بسوی مطلق کشف کنند تصمیم و توزیع شود
بر ظرفیت و استعداد مختلف است اختلال نظم لازم می‌آید پس تحکیم طبع اجتماعی
۸۰ ثروت در دست افراد لبرسب توزیع شود و قرآن می‌گوید مطلق کن بهمین قانون طبیعی
قانون توزیع ثروت سود لبرسب گرده است بهم زکوة و خمس صدقات و کفارات
ولدت ثروت بدست جمع شود و تمام اشتراک قرآن مال قرار بین بوده و طبقات
در برابر لبرسب مکند نه مصادره قانونی در موضوع مطلق قرآن قوانین فطری عالم را بیان
کرده است و بر دو بزرگ آن از کتاب قدیم مکتوب شده در عالم طبیعت قرآن بعد از
قرآن بعد از رحمت لازم است جهت فرمیه و تاریخ مکتوب جلد اول محمد جلد دوم اسلام
و حرام محمد جلد سوم اسلام قرآن قانون کوچکی در وضع کند قرآن
کتاب تمام خطوط و سطرها کتاب تکوین و طبیعت را خوانده باشد آن کس که امر
خلقت و آفرینش و نوشتن کتاب طبیعت است آیا لبرسب از اداره امور زندگی
فورت نزاده خود کشاورز کردن حق و بلاتشبیه بدن فردی جزء از فرد دیگر ادراک
جاهل است چگونه میتواند سرزنش زندگی لبرسب را بعین کند زیرا وقت و بیشتر مجلس
نشان قانون گذار کیست؟ بحضرات قانون گذار خدا باشد نه لبرسب اگر چنین قانون را

قانون گذاری به خدا بسته نیست و بعد

فرد درس نخواهد گذاشت محیط بی فرهنگ بر آن است برای آنکه به تهی دل شوری و شب بیدار
اما به گفته این قانون در نهایت آن معجزه اوست یعنی دلیل بر آنکه انسان از طرف
خالق آفریده است و قانون گذاری به خالق بسته نیست زیرا کسی که میخواهد برای موجود طبیعی قانون
وضع کند به روش طبیعی و خالقیت خطر را در آن نهاده است در حقیقت بسته نمیتواند
بتواند برای تربیت انسان و در حال قانون وضع کند مهندسی است و اگر از مطالعه کتب
مهندسی و اطلاعی از خواص ساختمان ها قوانین نقشه کشی ساختمان را وضع کند آدمی
میخواهد برای روش شدن چراغ برق کلید درست کند و از اصطلاح ها و تعبیرهای
دست برداشته عکس مطلع شده نمیتواند قانون روشن کردن و زدن کلید را معین کرده و کلید
درست کند کسی که میخواهد برای زندگی فردی و اجتماعی انسان مبتنی بر موجودات عالم
قانون وضع کند و از تمام حالات و احتیاجات حال و دلبستگی او مطلع باشد
تا بتواند قانون ثابت و باقی و لایتغیر وضع کند و آن کس خدا است و قانون قرآن
و اندازه نبی و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حد و حصر نداشته و در مقابل قرآن کتاب آسمانی
و بیان رب بیان و بیان عرض اندام کند و صحت حسب ادعای پیغمبر کند و قانون بیاورد
و تمام بجه کلمه بی شمار خواهد بحرف ها را بخند و کسی که تمام اعراب با شاه فارسی زبان
و بلند از عهده حرکات قانون را بزبان عربی آورد نمیتواند قانون بیان بعربی بگذرد
کسی که خالق است لا تقدروا علی ربکم مثل هذا الکتاب نه و لو کان بعضهم
و هذا اندازه بگو چه بهتر نمیتوانند مثل آن بیاورند و فرمایش مثل تو و فصحتر از آن بگذارند
و تو قت چه تو انتها در بیان زنا و سرقت و غیره در سیره عبد الله الکلم زندگی
راست عه طلم و فسق و بی عفتی بی نمونه است و نمیتوانند تو صحیح بدهند

بعضی از اشعار ناب

قرنها باید که تا یک کودکی از لطف طبع — عالمی گردد شکوه شاعر صاحب سخن

[illegible] باید که تا [illegible] — [illegible] در قرن

سالها باید که تا یک سنگ اصیل از آب — لعل گردد در درخشان و عقیق از یمن

ماهها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش — صوفی را خرقه گردد و حماری را رسن

هفته‌ها باید که تا یک غنچه دانه زاب و گل — شاهدی را حله گردد و شهیدی را کفن

مدتها باید که تا یک [illegible] — تا که در جوف صدف باران شود در عدن

×

مرا از روی تکبر بسا نمی‌رسید — در زروی صد معنی ندارست روح الله — جواب دادم و گفتم در آن میان که

به هر قرنی جمله خلق را از الله — مگر از لی آن تا که مژده آورد زود — روا بود که نزل می‌گذرد راه

×

بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید — روی میمون تو دیدن در صد تب بگشاید

صد لب ربنا باید پدر پیر فلک را — تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

این حقیقت که تو داری همه دلها نفریبی — وین لیاقت که تو داری همه غمها بزداید

همه کس نمودم خم ابرو که تو داری — ماه نو بر که بیند همه کس نیاید

چشم عاشق ترا رفت که معشوق نبیند — نه عجب گر تو از آن لب که بر گل نسراید

گر مرا هیچ نباشد نه بدین نه بعقبی — چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید

طریق ترجمه کتاب پیغمبر اکرم ص و تصفیه آن در بیان صدق بود

تصدیق الرسل المرسلین از لسان فهم رسول من انفسهم الخ اولاد اسماعیل که امت الهی است در مبعوث گردان
پیغمبر از جنس ایشان را اگر از غرائب کتب بعضی بزرگان و دیگر اصحاب ایشان برای من اجمعین زیرا
ساختمان و جوهر آن من فرق دارد زیرا که دعوی پیغمبر از بیان آن امر بر دل آدمی فرق است
از لحاظ تحت تأثیر محیط واقع شدن بلکه غالب بر محیط شدن و صفات ملکی در انسان جزو
معجزه واضحی شود و اگر زود در کتب مرسل بعد از اشاره بکار پیغمبر میکند در میراعلم ایشان
و از آن خدا را از آن میخواهند در حین آن بی از طاقت آن خارج است و معجزه بر نفس
بشد آن حکم مدعی گذشت از وقت فرمود که کهم و تعلیم آن بکه از دنیا
و آن تصدیم تزکیه بر تعلیم است آن چون کلام الهی است رعایت بر نفس کتاب است
و بر تصدیم آن است در واضح در سنگ است اگر بخواهد انفوس آن در اسم بعضی اصل و مکارم
اخلاق شود در عبارت از تعلیم آن و تعلیم است قلب بدان از لوث رذائل پاک شد
زیرا قلب آن یعنی روحش بنده آن است در انعطاف نور صورت آن در آن متوقف
است بر آنکه آینه از آن فاسد در آن پاک و صفی باشد و گرنه به سقه باشد بعوض در
بر آن وارد شود همین طور است مسئله اول به تزکیه شود و راه تزکیه آن در عمر یک
مجاهدت و معاصی است زیرا که معصیت در انسان یک نقطه سیاه در قلب و آن آن
هر امر دو اگر استغفار کرد زائل و اگر اصرار شد نقطه سیاه بزرگتر میشود تا تمام دل را
فرا گیرد و دیگر تصفیه آن ممکن نیست و سوء مزاج در بدن از معصیت کرده و نفس
استغفار توبه کند و تا خود را در کثرت معصیت شده از اتباع الرسل از لعین نشد
و لم یتبع مسخ ابلیس و فهم و تعقل بی وجه لعنه و آن فرمود ثم کان عاقبة الذین
اساؤا السوی ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزئون - اضافه در آن زینه
است این راه تزکیه و تصفیه است بنه تزکیه و تصفیه در یک عده و یک منحرف نیز هم
حرفی ادعا میکنند و کلمه جبری را از تصفیه مشتق کرده و میگویند قلوب جزء آن تصفیه

صوفیه میگویند اول ایمان بعد معجزه

کرده و دارای علم لدنی هستم و برای این علم لدنی برای خود آن بهشت بر آن موسی و خضر
میشوند اگر نبود خدا موسی را به مقام نبوت نمی‌برد، مبرور کرد در نزد خضر برود و کسب علم لدنی
دارم میگویم آنها استدلال شما میدانید چرا که شما گفته‌اید در قرآن بود در نسبت آن
قول خضر دارای علم لدنی که دلیل شود بر اینکه شما دارای علم لدنی هستید بلکه در آن موسی
و خضر مفهوم در این علم مرور در دیگری بر کسی است موسی سفر می‌نموده در نزد خضر برود و
از آنها بفهمید قول تو است بحر کند و نزد خضر بهدا فراق بین و بینک بیان شد و فرمود
انک لن تستطیع معی صبرا آخر آن دلیل شیخ ادعای کسی را قبول کرد خضر
به آن دلیل در نقد من علم لدنی دارم بلکه به نظر در قول است از مطالب غیبی خود را
دعای می‌نمود بر آن دلیل داده بفهمیدن که فرزند از موسی صبر نکرد در مقابل خضر برای آن
امور عجیبه شده مگر در آخر بجز ادعای دروغ داری غرام چه معجزه چه دلیل داری
مطالب علم عقل میگویم اول معجزه از طاغت اینها میگویند اول زیر خرقه طاغت
به از قبل معجزه بیان کنم از آن دعا طه در ازل ترک خراب آن است نقد من
قول نزد اسلام گر خرقه کنی اطلاع دارم در دفتر مرد ده لوح عرفانی دارد میگوید
تازه میشود میرسد در اسم دلم رغول بیکر لیکن بسی و موسی لیهم بر منجه
همراه او میشد بروند از دریا اول و گام تا بصخره نزدیک بعقب در آن آن نزدیک
تا مقابل رسید زانو زد و تو رسید اسم دستمال ابریشمی بقدار بی نیست به ورد

قصه یکی از علما با یکی از مراشد صوفیه

بعد مقداری از آن ساعت مرشد به خود گفته و سپس بمرید خود وقتی که خود مرشد برخیزد و از راه بگذرد
به پشت بام میرود و قدم به تیر اول که میگذارد نظر به آسمان که مرشد بمعراج میرود و به سال اول رسیده
است و در تیر دوم به سال دوم و در تیر ششم به سال ششم و یک آن میگفت بر چه است زیر سر سال نیست
است که آب چه بی و بیگ عمر شده است خون آدمی که چه بی و بیگ خورده و کشته شده مقدار
یک وجب آب نظر نمی کرد چه آب که آدمی در آن است در سال آن خانه بان وقتی که آدم چه
میرسد بالای آن آب جمع شده است خود را غسل کند و خنک بکند و سر بر بدرد
و از آن خورده و میکند حالت آن مرد بهاره بی از قدرت چه بی و بیگ نه نمی نظر بر سال اول
می آید به این حقه بازی مردم را گول میزنند و به اندازه مردم که آگهی از مرشد نمی جدا کند که مرشد در
یکی دیگر از علما که فقط تا کی شهرت مرشد بود بعد من با یکی از مراشد صوفیه ملاقات کردم بعد از
مراسم گرمی گفت بیا بنشین گفتم رفت تا هم که تا شب طول میکشد بهمین حرف
بهمین نزد از کی دانم که کدام است تا حقیقت گفت من ذکری تا بعد میکنم اگر بخواب آن ام مرا در خواب
می بینی و بهمین زنی بر حقیقت من است گفتم رفت تا هم بهمنظور گفت و آنهی از کی دانم که آگهی
در بیداری است دانم که آن ام تازه خواب دیدن من که مرا از ترک ذکر چه زنی بر حق است تر
میگوید گفت من ترک میکنم گفتم چه میکنی گفت اگر بیخ شود بدست میگیرم تا خاموش کنم و خاکستر
خاکستر گفتم لکن آن تجدد آنسوال کرده بی کاری را مشغول میکنم اگر انجام دکان نیستم گفت
گفتم در مسجد بهتر از است تو با او کی بگذار اگر زمین زدی نیستم گفت اگر من بهتر از خانه کارم
گفتم خوب آن تا آنکه بنده مقصود من این بود که ذکری بخواری و آن ام زمین بخورد و در جواب من
جواب گفت من خیال میکردم تو از بیست و تا بیست داری ولی بنده که آن کدام از زیر خرقه
بالای یکی از دغل زنی و افسونگری این همان است اول بین مردم از فقها و عقبی و علما
دنیا استفاده کرده و میگویند این قدری وطن بر عوام شده حرفهای را که فقیه در از قصه گذاشته
و در عالم ملکوت و ملکوت سیر کند العلم هو الحجاب الاکبر علم یعنی از سیر سلوک است حق سال

اند تا بی نذر مکلف، یعنی هر آنکه میکردم اخوی تکلف ترا بیشتر در سی فرزندی در زمت مشوش
و من نمیتوانم تو را العلم شود در بیان نه بلکه فقط برای گول زدن مردم بی سواد و عوام فریبند مخصوص بقول
خود قدری خوش ذوق بلکه شهوت زدن باشد مانند کسی که در تکیه میخوانند اشعار مثنوی و حافظ
در توصیف عشق و جمال و شمائل محبوبین باشد، با آواز خوش توام با ساز و طنبور و غزلهای مسمو
الیه تهیه اینها در تحریک احساسات و شهوت انسان موثر است [illegible] نمونه مثنوی آواز خوش در
بعضی ادوار شهوی مثل تنگ و خیال است در تکیه ها میکنند در ادوار اینها حالت شهوی انها
تحریک میشود و حال میکنند آن حالت جذبه است شوقیه و عالم ملکوت است
مشروع میکنند به هم گرفتن و حلقه زدن و برقص گفتن، این تعفف بعضی نفوس مردم میکنند
حضرت امام علی نقی علیه السلام وارد مسجد مدینه شدند، جمعی از اصحاب نشسته اند در این موقع عده از صوفیه وارد
شدند در یک گوشه از مسجد حلقه زده و شروع به گرفتن کردند، صدای بلند حضرت متوجه اصحاب شد و فرمود
اعمالی با بنی مردم صاحب عقول و ادب نکنند اینها خود نفس و اغوا و مردم کاری دارند یکی از اصحاب
عرضه داشت اگر حرکت کاری باشد چطور، عقیده شما نمیگوئید خود را کسی در حرکت
باشد بر خلاف راه و رای آنها بکند صوفیه عمال آل محمد راه آنها از راه صدا
برکنند زیارت آنها برود مشکی است در آنجا زیارت کرده باشد برکنند، تنها اعانت کند
مشکی است در طلب و زندان بسادی کمک کرده باشد - این ترکه و تعقیب صوفیه است ترکیه
نمیشود جز با خصلت دل و اول خلاف نفس است جز دیگر بعضی روزی از ایشان گوشه ها
بدینه، جمعی از اصحاب عبور میکردند بعضی یهودی میرسد عرض کرد، محمد مقدار را از تا کلمه کلام
والدان میخوانیم حضرت فرمود فقط موجود داریم ولی بانه برسم میرداریم نکته مکن نشد تا ترا
برنمیداریم سفر فرمود یا رضوب حالا در تورات آنرا برنمیداری من بی مطالبی میترسم از قدم برنمیداری
یا نا توقف کرده و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح در آنجا خوانده شد اصحاب بزرگ اصحاب

بهر که نه بهر ترجمه شد و بوحیکار را در نه من در بنا نهاده ام در طبع و نیم کنم بهر دل حق بر من زاده و تا دلی در مقدار
او سب بالذات بهر دل بر خاست و قدمهای بهر و بر سینه بنا دین بر بنا بن جاری کرد و لطف مقصود ام تا
تا بود در ترک اسمای اوصاف بنا و خواند آرم خواند تطبیق کم و بهمان سیر صالک بهر و خاص
عصمت در بالطاعه و خلق نزکه و تهذیب و در ست اخلاق رسم بر کمر دار و از مقتضی و محرمات
باز داشته و مترجمه بخدا کمر در مرادی خدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام آمد و گفت من بهر دل عاصی
تیم و نمی توانم خود داری از معصیت کم بر عظه نوی حضرت فرمود افعل خیرا و اترک الشر
لانه کل من رزق الله و اترک الشر و از طلب مرضات الله و اترک الشر و از فرج
من رحمة الله و اترک الشر و از ذل ملک الموت لقبض روحک فادفع عن نفسک
و اترک الشر و از ذل ملک النار فلا تدخل فیها و اترک الشر
خواجه عبدالله انصاری میگوید حقیقت مثل آب است و شریعت مثل آسیاب و روشنی عالم باقی است و زندگانی
آدم بآب شریعت کشتی و حقیقت دریا است از دریا گذشتن بی کشتی خطا است شریعت و حقیقت را
آشنا نیست بی شریعت بحقیقت پیوستن بهتان است شریعت راه و حقیقت منزل است راه
نا پیمودن بمنزل رسیدن نگفت حقیقت سرا و شریعت دروازه است از دروازه نگذشته بسرا
آمدن کرا اندازه است شریعت کلید است و حقیقت قفل سیم و گشودن قفل سیم بی کلید نتوان
اینکه جوی راه حق شده - در خطر در بیراه حق شده - گر ما بی بوی حقیقت راه - بی شریعت بو حقیقت چو راه
تا شریعت بمکنی حاصل - در حقیقت نمی شوی کامل - بی شریعت ره حقیقت جوی - راه تاریک بی چراغ مپوی
تا ندانی ره حلال و حرام - نبرد کس ترا ز اهل کمال - دین اسلام شرع مصطفی است - راه ایمان رسوم و اصول
سنت اسلام مصطفی بهار - کشتی ایمان ز مرتضی آید - مصطفی دلال رسول و ره او است
رهنما مرتضی و عترت اوست - گر تو زین گونه بی آگاهی - عارف حق سالک راهی
در ره معرفت قدم زده - بر تو از نه فلک علم زده

علم و دین ملازم یکدیگرند

باید گفت که اسلام همیشه طرفدار علم و دانش بوده و در هر دوره علم است بلکه دین عین علم است و علم محض دین
و محرکت طبیعت جهت وادار نمودن آن به دارد تحرکهم من الظلمات الی النور بتجدد آن میگوید دوره
دین تمام میشود زیرا علم و دانش قدم بصفحه عالم گذارده و دین سازگار نیست در صورتیکه همه علم
هر دو بدین است دین راه ترقی و توسعه در فکر و علم را باز میکند و همگونه محدودیتی برای تحرک
علم قائل نیست و هیچ علمی ممکن نیست در این جهت به بلوغ برسد و بلوغ تکه تر و نزدیک به دوره های طبیعت
هزاران راز کشف کند تا روز قیامت شمار مسلمین در نظر و حسب و کتاب در نماز و اذان و اقامه
و تعقیبات و غیره صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء به تکبیر گفتن کلمه الله اکبر یعنی مسلمان به اندازه
در اثر تربیت اسلام فکرش بلند و روحش وسیع و به ظرف میشود بزرگتر بین دوره های طبیعت
و به اندازه تحولات علمی و در خود گنجایش و به کمال ارزش میگوید خدا بزرگتر است و به اندازه
و قادرتر است از هر چه در دنیا و تصور میکنند خطور کند و در همه حال از نماز تعقیب و شب و
میگوید بطوریکه در زمین تعصبی نیست بلکه برای رفع آسایش و به اندازه قدرت فکر انسان
بی دینی در فکر انسان به اندازه کوچک و منحصر بجهات دیگر در بی نهایت و شدت بی نهایت و خلاصه دوره های
طبیعت است و حتی خبری را بزرگتر از فهم و ادراک خود بیابند از خود بخود دست و کم ظرفی خود را کنار
میکند ضد سال قمری تکسوف کانفونیا ستاره ای را آن زمان دارد نبود در نور آن از غایت بعد
مسافت از زمین زیاده بیشتر از ملیون سال باشد در صورتیکه نور در یک ثانیه صد هزار کیلومتر
یعنی نه هزار فرسخ طی میکند این اکتشاف به غایت و حیرت و سرگردانی ما تا کنون
شده است و بسیاری از مؤرخین ما تا کنون در قطعی مانده اند که چگونه شد با نیز در سطح علم
طریق ساتی و تبدیل کرده و راه دیگر آن ذکر کرد ولی در اسلام هیچ تغییری حاصل نشد و حتی
این اکتشاف بدون دخت و خطر اب با کمال آسایش با تک در رادیو الله اکبر یعنی خدا بزرگتر
است و خدا بزرگتر است از آنچه اکتشاف شد بلکه تصریح کرد در قطعه فضا بر میلیاردها نهوس

و بسیار است و عوالم ماورای مشهود است در لیست تمام فضا ذره محسوب نمیشود و تمام فضا و مشهودات آن لیست
مخلوق است اگر الهی نمیداند ذره لیست تمام فضا کوچک است و قرآن کریم در اول سوره کهف همین
مطلب تصریح فرموده است (قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی ولو جئنا بمثله مددا) و در سوره لقمان فرموده (ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده
من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم) مثلا این اشیا را بخواند و فضا و
مشهودات آنرا یکی از مخلوقات الهی میداند و اگر در ماه مرکب و در حال قلم باشد عدد مخلوقات
الهی و یکی از آنها فضا و مشهودات آن می شد نمیتوانستند احصا کنند و اگر میگوید که نفوس
ما روحانی هستند از تکثیف است خود آن نفس بهیچ نحو نخواهد کرد و هند بر دوران کوتاه مادی
حال و نیز گردان نمیشود و مبانی علمی خود را آنرا نیست نمیدهد و اگر روزی ما روحانی است از
آنچه میگوید که نفوس آن را دیگر میگویند دیگر آن دهند در گفت نخواهد شد و همه در
مقابل آنها زیر بلند تر میگویند ما و مناره ها فرو نمیدهد بلکه اگر مطالب بیشتر از آن تکثیف است
خواهد نمود و هیچ تغییر و صنع نقصه خود نخواهد داد بلکه از اثبات خود بی تقدیر و عظمت
خدا را در عقیده و دین علمی خود محکم خواهد شد و بر قصد پیش برود و راه ترقی را پیمایند
چه در آیات قرآن و کلمات آن اطلاعه کرده اند اینم اصول لا یتغیر و افکار قابل
توسعه آن و تمام علوم همه در قرآن و اخبار اسلام است و در اقتصاد مقصد توسعه افکار مادی و بسیار
شرف ترقی است علوم طبیعی اسلام است نه مردم کوتاه فکر امروز نه تنها عوالم مادی را در دین عالم
اثبات میکند و محدود نشده بلکه منکر عوالم مادی دیگری است در باین قسم و دین میگویند
دین نمیشود و بلکه بعد از مرگ به نهایت خواهد رسید و اینهم عوالم مادی بی پایان است و عبارت از
از نهایت و قسم شده اند از آن و آلام مادی فرار است و برای عوالم در بیرون و خدا
قبل تنگه و وسائل اکتشاف نفع و همه مبانی علمی و دینی و فلسفی مردم بر خلاف فرض حرف
میشود معجزه بزرگی است و افکار بلکه است مردم بیخبر و بیرون مادی نهایت و قسم

اسلام صبحی از عصر سکوت بعد بر بقول عوالم بالا خود داده است

در این عصر اکتشاف فوق‌العاده بهمراه است نمی‌خواهم بگویم در هفت هزار سال اخیر بلکه کشف کرده از آنچه این
که غلط است زیرا این عوالم بعد از مرگ تجربش حواله شده بلکه مقصود این است در این عصر در کشف
شده و هر روز به بعد بعضی عوالم دیگر بی‌پایان است که هنوز کشف آنها مرتفع نشده از آن اکتشاف
یک عالم دیگر در دریای تموج‌ها و آبها و دریاها و خورشیدها است بطرف آسمان ما نمی‌بینیم جهل و کوتاه فکری
است آن در این زمانه مدل است حصه از در تمدن در درجه حرارت آفتاب در سطح آن با زانوهای
است در تحقیق تمدن است از مساحت بر از آن میل مقدار از درجه حرارت کانون آفتاب
به بیع مقابل بهتر آن بمقابله نمود انکشاف و حرارت حتم بطرف آسمان احساس نکرده ایم
بیاج و عذرت اکبر اثبات معاد بعد از مرگ دلیل دیگر دارد و نیز انکشاف است و دفع بطرف زمین
در عصر اکتشاف فب رنگ است بیان بعضی که در زمان بقول دیگر از عوالم دیگر عالم خود داده
است بیان بعضی از عوالم دیگر بعد از مرگ رجاء کرده است و خبر که مفهوم در مطلب باشد یک کدورت
بدانچه دیگری به بعضی تکلم و شوال دنیای ما از یک است آنچه نیز خود داده از حدیثی در اصول
کافی نقل میکند در حضرت امام رضا علیه السلام در مفهوم است و زمین نقل خواهد شد و خبر دیگر است
در کتاب حضرت امام رضا که در سه آسمان ذات الحبک یعنی حصه فرمود یعنی انسان زمین
حصه شده است عرض کرد یعنی نفاست دارد با این و رفع السماء بغیر عمد ترونها در انسان بدون
ستون و اتصال زمین ایستاده است فرمود بیان آنچه خبر است در آیه مفهوم ستونی در شما نیست
ندارد پس ستون میان زمین و اجرام سماوی است تنها شما نمی‌بینید این کلام امام است در زمانه هنوز
از قوه جاذبه عمومی اسمی نبود و اجرام اعلی و تمدن آن که از مطالعات عمق کشف کرده از در مدت
کرات معلقه در فضا قوه است بنام قوه جاذبه عمومی در مالع از تصادم در مطلق کل اجرام کرات
است و خبر امام رضا را جمع با علم امروز است در فتح بن زید جوهری یکی از شاگردان آنحضرت بود
مذهبش موضوع است منظور شما از آنکه نمی‌گوئید خدا لطف و خبیر است چیست اگر چه
احیاناً میدانیم در لطف خدا به لطف عرض کشف دست دارد و تنها دست از آنها در کشف از آنها

حدیث از حضرت امام رضا ع راجع بحیوانات ذره بینی

حضرت فرمود: میگویم می‌بینی بخدا میگویم لطیف بالله این است در عالم است مخلوقات و من آنها می‌بینی اما در صنعت
خدا را در رگ بال کرکس و غیر کرکس و حیوانات ریز مثل پشه و کرکس از پشه و کرکس از آنها از حیوانات
چیزی که چشم آنها را نمی‌بیند و در اثر کرکس نر و ماده و بچه نر و ماده و بزرگ آنها از هم تمیز داده نمی‌شود
پس تفکر کن این حیوانات در امور حج در ساختمان آن است در خانه آن و در دریاها و دشتها
وجود دارد و به طرز مخصوصی مطابق بین آنها و متولد و مالک آن رو به زوال میشود و در اثر کرکس نه چشم
دیده میشود و نه با دست احساس میگردد — این بود خلاصه سوال میکند مجرمین لعقوب کلینی در اثر بزرگ
در الکافی آن نسخه است در یک باب که در صد تقریبا از سال قبل نوشته شده قبل از پاستور و کشف
حیوانات ذره بینی مردم تصور میکردند در موجودات جانداران و زندگی منحصر بهمین حیوانات است
که با چشمهای خود می‌بینیم ولی بعد از اثر تجربیات و زحمات دانشمندان نامبرده ثابت شده
در محیط اطراف ما موجودات بسیاری زندگی میکنند در اثر کرکس از نظرهای پنهان از دو
هر کدام دارای مشخصات و زندگی مخصوصی هستند و در قطره ای خون آب برای آنها حکم دریا
بزرگی دارد و هر یک از آنها در راه حیات آن مشغول است و در مبارزه و جنگ و صلح و دوستی
صنعتهای قبل از تولد پاستور و خواص بدن و وسائل از زندگی حیوانات مسلمین
صدها از دیگر دستور حیوانات ذره بینی بما رسیده است — زیرا دین و دینی ضد علم است
بلکه دین علم است در کتاب قرآن و دستورات دینی منع از آموختن علوم و فنون جدید نیست
اسلام میگوید نظر کنید آنچه است در زمین و آسمان و دستور میدهد و اعدوا لهم
ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم) آیه میگوید که ما ترقی است و در
هنر است و ما می‌بینیم که اصل ترقی عالم بر سه فرهنگ و صنعت و هنر است که بنا به
همین از این راه و راه ترقی عالم که قرآن گفته است در علم و اسلام فقط منحصر است تنها در اصول
دینی بلکه از علوم مورد رواج و تحقیق مسلمان است که فقط امور شرعیه آنها است علوم دیگر

عالم دینی با عالم بدینی فرق دارد

برای تأمین ما احتیاج زندگی اجتماعی مردم از قبیل فلاحت و تجارت و صنایع و طب و تلگراف و غیره لازم است زیرا
رسیدن مقصدی بنظم زندگی اجتماعی و تأمین منافع مردم است و امروز پیشرفت زندگی اجتماعی در سایه علوم
و فنون جدیده است حتی کمال معرفت الهی و فیض حاصل نمیشود در آثار قدرت و صنع پروردگار عمیق نظر کنند
شود و خواص فزیک و شیمی و علم فیزیولوژی و تلگراف مورد توجه قرار گیرد و فهمیده شود علم لدنی
را بهیئت و الهی فهم عنان فی موقوله لدنی علوم عبارت زیادی معرفت و خداشناسی است نه کفر و
الحاد و بلکه اگر بگوئیم آنها علم دینی است درست گفته ام و علم فقه را بنظر دقیق است علم دینی باشد
لکن است باشد زیرا علم دینی فرق دارد و علم بدینی مقلد ایرانی در دست دارد کسی است
در حال ایران باشد و برای ایران کار کند نه کسی که در ایران باشد و برای خارج و فنی کار کند علم دینی
آن علمی است در حال دین باشد اگر فقه از قصاص و خرید و فروش و صحه طبیعی و ریاضی فروش میشد
گرفت علمش علم بدینی است و حکام دین را میدانند نه علم دینی و خرید و فروش عالم بدینی است نه عالم
دینی اگر مثلاً عالم لغوی و طب برای خدمت بمردم در راه خدا تحصیل کند و هیچ بشر نمیشود
عالم دینی و علم بطبش میشود علم دینی ولی جهالت و تحقیق قرآن از طرف و تبلیغ و فرد
فرایض از طرف دیگر باعث شد است در ازدیاد و تحقیق علم و دانش در بعضی و قال اکثر علما و طلبه
دینی فقط کارشان در ادارات دیگر مسائل عملیه از قبیل غسل و وضو و غیره است این
وظیفه بر لیدر و رهبر نیست سال در از درس خواندن لازم نداشت کار اینها کار بزرگی است

مخصوص در این محیط فاسد کار انسان را انجام می‌دهند لیکن از این نیز از طبیعت بالاتر گذشته و
از همین احکام و حکمت منظم خداوند با دل آن دهند، بطالعه اخلاق روک بهای در تمدن اسلامی
بی بحر خدا بی بی‌سلی آنها در انکار خدا برده و در شبهات گشته و گمراه شده تمام حقایق علمی بدست آن
و کلیات ائمه علم است و بلکه همه نه ملاحظات صبر و تحمل را از ترک گفته می‌گویند این علوم لهذا بدون
بخورد حقیقت بی‌فهمیده بلند نمی‌شوند در احکام فقهیه قرآن تعبیر نه از علم طبیعی است، بجدد
و تحول زندگی را تعبیر نموده کرده اگر تمام دنیا را منتشره کرد آن تفروشی و مکلفه‌ها فرا گیرند از مشکوک
خمر حرام و کشتن ربع اجتماع است اگر همه چیز را از سازوار باشد، بنا بر خدا بیم گفت حرام است
و کشته شهادت جرائم آن است این حرفها پرسیدنی نیست، باید باشد البته علوم دیگر هم لازم است
و چون ممکن است تنها یک طبقه در تمام علوم و فنون ماهر باشد نه چه طبقه بندی شود در طبقه متصدی تحصیل
رشته و کسب فن مگر از همین طبقات مختلف صنایع و حرف و زندگی اجتماعی درست می‌شود ▲
البته نمی‌گوید تحصیل یک طلب کثیف نیست کلاسهای متعدد از ابتدا در صنایع ساده و بی‌اندازه در مدارس
مهد و فن مدارس و تدریس شود و در عین حال که بنفس مستقل بکده در رشته فقه کار می‌کند البته برای خدا برای تمام
احکام الهی نه برای اسامی لذات و بهره‌مند بکده هر چه نفع برای مردم است مطلعین آن طبقه صاحب مقام
فرزند و بطور اول با رعیت بوده می‌آید هر روز بر سر در هر جا حکمت باشد مثل آن کردن که کلاسی تهیه
طی می‌کند علم عاقبت مردم را تمدن خواهد شد این مریم بهانه نگیرد فقط انسان از ضرب نصرت شده و
کتب فقه و اسفاری در گوش خود دارد است تا اگر یک خط از آنها بر این منتهی کند کارش باطل و باید
شیعه تا چه رسد بدانکه و چه و اگر شما بدانید جمله و تمسخر از دهان نفهمیده و نبیند —

تمدن صالح از دین و شریعت است

تمدن یعنی زندگی اجتماعی و میل زنان فطرتاً و طبعاً اجتماعی است بر خلاف سایر حیوانات درنده
زندگی انفرادی در شه بشدت میل دارد و فرد نوع خود نفعه ولی زنان در تمام شئون زندگانی غواص
دارد و بسبب دست افراد دیگر یک لقمه نانی که میخورد یک لباسی که میپوشد یک خانه که در آن می نشیند طبقات
و افراد مختلف دست آورده اند و خلاصه در شه انسانی از اول پیدایش و خلقت بر تمدن
بیشتر است منتهی تمدن ناقص و از زمان اول حکم یک شهر و یک ملک را داشته و در نفع و ضرر شهر
یک بیشتر نهایت ملاحظه را از این جهت حساب میکردند کمتر بیشتر است اگر در روز دارد
مسلک حادثه رخ میداد نفع و ضرر آن حادثه ربطی به سایر دار الکفار و سایر قاره ها نداشت ولی امروز دنیا عوض
شده است و میل دنیا خواهی بخواهی به بهر یک مربوط شده و اوضاع هر یک در دیگری موثر گردیده است مثلاً اگر
در امریکا دولت لهستان با آن در دنیا محسوب میشود یک حادثه سیاسی یا اقتصادی رخ دهد غیر ممکن است
در کشور ما بی اثر باشد بنابراین دنیای امروز از جهت تغییر جنسیه و اوضاع جهان خواهی نخواهی عوض
شده است و زندگی اجتماعی بلد در تمدن است با در نظر گرفتن آراء و اهواء مختلف در منحرف نشده
در تمدن اروپا در امنیت و سعادت اجتماع بدین و قانون الهی دارد تا تمدن تمدن عقلی
و موجب سعادت باشد و از صدمه وحشت خارج باشد و الا اگر تمدن صرف نان تحصیل آمده است
جلب نفع و دفع ضرر باشد بر زنان لذت تمام میشود و بر حصه رسائل تمدن کامل شود دنیای بلد بدون
وحشت و اضطراب بشر هنوز در خیال که امروز می بینیم اقوامی در فرد اسباب زندگی عصر حاضر و مسلمان
تمدن دنیا میشمارند خیال بر فردی بلند و خود را گل سر سبد جهان نیست میدانند

در هست و لا یعنی به خودخواهی و غرور زنان که از غرور بخود گرده و مثل کوچک راه نظر تحقیر میکنند
امروز مصدر است که بر دلبر هست گشته زنان از مردخواه و آزمندان خودخواه افتاده و دارند در صحنه
بیست به بهره گیری بازی میکنند و اوضاع عمومی جهان را متشنج میسازند زنان خودپسند امروزی ما جهانی است
پر از شر و آشوب که تمدن آن بنیان بهشت افتاده و در حال سقوط است و بهیچی نیست بلکه هر سقف میخواهد
تمدنی در این چنین زنان دارای تربیت نمیباشد که ارجش به دارایی زیرا تمدنی به هر صفت
ناپسندیده و بیرحمانه و نفاق گردیده است در بازار حقیقت و تمدن واقعی و انسانی بهای لیرا
ارزش ندارد و تمدنی در سرچشمه کبر و غرور و خودخواهی میشود یعنی دستگیری و دهنده که صرف خواهد
تمدنی در برابر این زنان مقاصد شوم زنان دارای بی‌رحمی را در میدان زندگی مرتکب میشود بنوبت تمدن از
نیوش است تمدنی در نتیجه آن ادارات گوناگون و اصرار روشهای مختلف است به محرومان تبدیل
گردیده پس تمدن در امروز و روزگار خاص و عام است و هر چه بر سیم مانند اطفال هیچ ذره و عاجز
از سیه کار کم ظرفیت برخ بهره گیری میکنیم بدبختی در سرچشمه لیرا در دست است در روح دستگیری و سعیت
از آن برداشت مسلک های مختلف راههای گوناگون روشهای رنگارنگ را در اضداد و نقض
مذهبی گشت اختلاف نژادی ضد صدر بر هم و برج سیاسی و اقتصادی اختلافی از نتایج آن تمدن
است این اوضاع در هم و برهم امروزی در بنام تمدن نامیده میشود بجهت لیرا زیان و چاه بهت بصورت
منفعه در راه سلامت بروی مردم دنیا بطور کلی تسلیم شده است آدمی دنیای صنعت و هنر، صنایع
رفته است و تمام اهل عالم بهره گیری زیاد شده از ده تنه افراد یک خانواده در تمام کشور زندگی

و زندگانی شرف بر گرید و اگر آن را نزدیک و خانواده واحد شدن نفع و راحتی ما تأمین است یا بر ضرر
و ناراحتی و بدبختی ملت ما ضعیف در روز بروز انقلابات و تشتت اجتماعی پیدا شدن و ضعیف
خود کشتی شدن افزوده شدن کلمه یوسف شدن بگرمان در بی عاطفه خطرناک است بنزدیک
فرست و نیز به جمال جدیت در تمام و تمرین نمیخواهد وحدت اجتماعی این دکتر و همه بزرگ در حکم یک خانواده
ملکه بمنزله مرکز بدن انسان قرار دهد آن خانواده واحد مهربان خانواده با عاطفه و حافظ حقوق
یکدیگر و دارای حس رأفت و مروت تمدن برای ما طبیعت و نیز ایجاد آورده است اگر بدون تمدن بی دین
بوسیله همین برای ما خوبی و حسن و زندگی غرور انگلیسان را در حصه و خانه نهاده مثل صنعت و در آن میان
تمدن برای ما رادیو و دستگاه فرستنده و گیرنده آورده است آن همین نیروی شگفت انگیز طبیعت برای
امکان وسیله راحتی فکر و شرف امور فرهنگ و تجارتی باشد موجب اضطراب فکر و تشنج روحیات ما
همیشه و تا یقین خرمن و خون آمیز و تعصبات و حسد نه مثل قوه عالم و انقلابات دافع ملک در هر کدام
تأثیر بهتری در ناراحتی فکر انسان بی دارد و از رادیو گوش ما میرسد سینما و تئاتر خانه ها و تمدن ما
همیشه چه فایده و چه رذائل اخلاقی و خیانت بی در از این آثار تمدن مشاهده میکنیم که تمدن کامل
نتیجه پیروی کامل عالم طبیعت است و نیز پیروی تمدن است به پیش برود ولی این تمدن اگر با دین توأم باشد
و حسن و زندگی کامل است و تکامل در سعادت است اما با دین در همراه شود تکامل در آن است
و ارادت و تأمین کننده است و رسائل و سعادت بشر است هنر و صنعت و وسائل

ترقی در دست بد تمدن بی دین بمنزله شمشیر است در دست آدم دیوانه و مستی داده باشند در دست بد تعقل
و بیشتر خود زده و رشته حیات خود و خانواده خود را میکند آن در دست اجتماع متدین تمدن وسیله سعادت
و خوشبختی میگردد بدین اگر آب آتش در دست کند دنیا را متزلزل کرده و ویران بخطر اضمحلال و نابودی تمدن
میکند بدین همه نمونه مطبوعات و جنایات بی وسیله بی عفتی و فساد اخلاق و تنگ اجرام مردم میگوید مقامات
حاکمه آنکه در دست آن منبع و مخارج آن است در همه چیز مردم را قبضه میکند دنیای تمدن بی دین مانند نهای
بین المللی و شورای ملل و دیوانهای عمومی ظاهراً برای رفع تنگ و ترمیم خرابیها و تأمین صلح جهانی ایجاد
شده است همه و همه برای اغفال مردم و اعمال زور و پایمال کردن حقوق ملل ضعیف است در همه اینها
با چشم خود می بینیم آن تمدن در بدترین زمان باشد تمدن جان بلند است و
جنس است آن از روز دهم طی ده دلش نمیخواست مگر بخواهد آن را دلش بخواهد بسیار و بسیار
آن را راحت تر بخواهیم آن از روز دهم از ملل غیر خوار عالم دور تر بخواهیم است کلی دانست مگر نمیخواهد
از روز بد تمدن بخواهد از آنکه اجتماع جایگاه نقص ضعف بد همراه است تمدن تمدن ناقص
چون تمدنش مگر بخواهد راحتی و آسایش مگر بخواهد آن را خیال میکند و نمیخواهیم بگوییم تمدن بد است
بطور دیگر آن میگوییم کمال تمدن خوب است بطور دیگر است بلکه و آن طبیعت به کامل
بگوییم چهارم از کامل شدن تمدن کمال بد تمدن طبیعت و نفوذش است کسی که مربوط است
تمدن میگوییم میخواهیم تمدن تکامل بشود و سبب راحتی شما باشد به زرب به قرآن و دین
حرکت کند به در مجمع بین الملل دنیا تا نزول قرآن حکومت کند تا ملل قوی بحقوق خود قانع شوند و ملل ضعیف